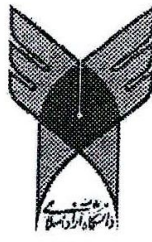


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سازمان پژوهش‌های

به نام خدا

مشور اخلاق پژوهش

بایدی از خداوند سبحان و احمقانه این که عالم محضر خداست و هزاره نافر بر اعمال انسان در مکتور پاس داشت تمام بلند دانش و پژوهش و فکر به اوست
چاگاه دانشگاه اسلامی فرهنگ و تمدن بشری، با دانشمندان و اعمد بهیات علمی و انشاه آزاد اسلامی متعهد می گردیم اصول زیر را در انجام
نهایت های پژوهشی مد نظر قرار داده و از آن تعهد می کنیم:

- ۱- اصل برت: التزام به برت جوی از حرکت و رفتار غیر حردای و اعلام موضع نسبت به کسانی که حوزه علم و پژوهش را به عیب های غیر علمی می آلائند.
- ۲- اصل رعایت انصاف و امانت: تعهد به اجتناب از حرکت جانب داری غیر علمی و حفاظت از اموال، تجهیزات و منابع در اختیار.
- ۳- اصل ترویج: تعهد به رواج دانش و امانت نتایج تحقیقات و انتقال آن به همکاران علمی و دانشمندان به غیر از مواردی که منع قانونی دارد.
- ۴- اصل احترام: تعهد به رعایت حریم نادر حرمت نادر انجام تحقیقات و رعایت جانب تعهد و خودداری از حرکت حرمت شکنی.
- ۵- اصل رعایت حقوق: التزام به رعایت کامل حقوق پژوهشگران و پژوهشگران (انسان، حیوان و نبات) و سایر صاحبان حق.
- ۶- اصل رازداری: تعهد به حیانت از اسرار و اطلاعات محرمانه افراد سازمان، دانشجو و کلیه افراد و نهاد های مرتبط با تحقیق.
- ۷- اصل حقیقت جوی: تلاش در رسانای بی جوی حقیقت و وفاداری به آن و دوری از حرکت پنهان سازی حقیقت.
- ۸- اصل مالکیت مادی و معنوی: تعهد به رعایت کامل حقوق مادی و معنوی دانشگاه و کلیه همکاران پژوهش.
- ۹- اصل منع علمی: تعهد به رعایت مصالح ملی و در نظر داشتن و پیشبرد توسعه کشور و کلیه مراکز پژوهش.



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد تهران مرکزی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، گروه زبان و ادبیات فارسی

رساله برای دریافت درجه دکتری تخصصی (Ph.D)

گرایش : زبان و ادبیات فارسی

عنوان:

بررسی دیدگاه مولوی و اسپینوزا درباره خدا ، انسان و آزادی و تطبیق آن با افکار اسپینوزا

استاد راهنما:

دکتر علی اصغر حلبی

استادان مشاور:

دکتر حسین بهزادی اندوهجردی

دکتر محمد اکوان

پژوهشگر:

مهناز صفایی هوادرق

تابستان ۱۳۹۱

چگونه سرزخالت بر آورم بر دوست
که خدمتی بسزا بر نیاید از دستم

پیشکش استاد فرزانه، جناب آقای دکتر علی اصغر حلبی، که مرا می آموزد تا چگونه خود را کشف کنم و بر
این روزگار کثرت رفتار تسخیر کنم.

سپاسگزاری :

با سپاس از خداوند مهربانی که یاری کرد تا از ره پویان دانش و فرهنگ ایران زمین باشم ، از مظاهرت و ملاطفت استادان عزیزی برخوردار گردیدم که سپاس از ایشان را از صمیم جان بر خود فرض می دانم:

نخست استاد گرانمایه راهنما ، جانِ مهر و دانش ، جناب آقای دکتر علی اصغر حلبی ، که تجارب خویش را در اختیار بنده قرار دادند و اینجانب نیز با راهنمایی های ارزنده ایشان از قوت دانش و ذوقشان بهره ها بردم.

هم چنین استاد فرزانه مشاور اول ، جناب آقای دکتر حسین بهزادی اندوهجردی ، که با تشویق های مکرر خویش دقایق ارزنده ای را متذکر شدند .

دیگر استاد بزرگوار مشاور دوم ، جناب آقای دکتر محمد اکوان ، که این رساله بی هیچ تکلف بدون یاری های ایشان جمال نمی پذیرفت .

ضمناً از استادان محترم داور و تمامی استادانی که در طول دوران تحصیل از کلام عالمانه شان بهره مند بوده ام به ویژه جناب آقای دکتر محمدعلی گذشتی و جناب آقای دکتر احمد حسنی رنجبر و جناب آقای دکتر احمدخیالی خطیبی و خانم دکتر شروین خمسه قدردانی و تشکر می کنم .

بدیهی است اظهار امتنان از این عزیزان به منزله تأیید یا انکار این رساله از جانب ایشان نیست و مسئولیت هر گونه خطای احتمالی بر عهده نویسنده این سطور است. امید است ارباب دانش لغزش های کار را یادآور شوند .

شرممان باد ز پشمینه آلوده خویش
این متاعم که تو می بینی و کمتر زینم.

گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم

تعهد نامه اصالت رساله دکتری

اینجانب مهناز صفایی هوادرق دانش آموخته مقطع دکترای تخصصی به شماره دانشجویی ۸۶۰۸۰۳۲۵۵۰۰ در رشته زبان و ادبیات فارسی که در تاریخ ۱۳۹۱/۶/۱۹ از رساله خود تحت عنوان بررسی دیدگاه مولوی و اسپینوزا درباره خدا، انسان و آزادی و تطبیق آن با افکار اسپینوزا با کسب نمره ۱۹/۷۵ و درجه عالی رفاع نموده ام بدینوسیله متعهد می شوم:

۱- این رساله حاصل تحقیق و پژوهش انجام شده توسط اینجانب بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران (اعم از پایان نامه، کتاب، مقاله و ...) استفاده نموده ام، مطابق ضوابط و رویه های موجود، نام منبع مورد استفاده و سایر مشخصات آن را در فهرست ذکر و درج کرده ام.

۲- این رساله قبلا برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی (هم سطح، پایین تر یا بالاتر) در سایر دانشگاه ها و موسسات آموزش عالی ارائه نشده است.

۳- چنانچه بعد از فراغت از تحصیل قصد استفاده و هرگونه بهره برداری اعم از چاپ کتاب، ثبت اختراع و ... از این رساله داشته باشم، از حوزه معاونت پژوهشی واحد مجوزهای مربوطه را اخذ نمایم.

۴- چنانچه در هر مقطع تحصیلی خلاف موارد فوق ثابت شود، عواقب ناشی از آن را بپذیرم و واحد دانشگاهی مجاز است با اینجانب مطابق ضوابط و مقررات رفتار نموده و در صورت ابطال مدرک تحصیلی ام هیچگونه ادعایی نخواهم داشت.

نام و نام خانوادگی: مهناز صفایی هوادرق

تاریخ و امضاء:

بسمه تعالی

در تاریخ: ۱۳۹۱/۶/۱۹

دانشجوی دکتری خانم مهنز صفایی هوادرق از پایان نامه خود دفاع نموده و با نمره

بحروف و با درجه مورد تصویب قرار گرفت .

امضاء استاد راهنما

چکیده

مقدمه

فصل اول : کلیات

۲	۱-۱ بیان مسأله.....
۳	۲-۱ هدفهای پژوهش.....
۳	۳-۱ اهمیت موضوع پژوهش و انگیزش انتخاب آن.....
۳	۴-۱ پرسش ها و فرضیه های پژوهش.....
۴	۵-۱ تعریف عملیاتی مفاهیم و واژه های کلیدی.....
۴	۶-۱ روش پژوهش.....
۴	۷-۱ قلمرو پژوهش.....
۵	۸-۱ محدودیت ها و مشکل های پژوهش.....
۵	۹-۱ سازمان دهی پژوهش.....

فصل دوم: زندگانی مولوی و اسپینوزا و شرح احوال و آثار آنان

۷	۱-۲ زندگانی و احوال و آثار مولوی.....
۱۰	۱-۱-۲ آثار مولوی.....
۱۵	۲-۲ زندگانی و احوال و آثار اسپینوزا.....
۱۹	۱-۲-۲ کتب و رسالات.....
۲۵	۲-۲-۲ طعن و لعن.....

فصل سوم : خدا، وحدت وجود و وحدت ادیان از دیدگاه مولوی و اسپینوزا

۲۷	۱-۳ مفهوم خدا از دیدگاه مولوی.....
۳۰	۱-۱-۳ معرفت خدا.....
۳۲	۲-۱-۳ معرفت حسی.....
۳۳	۳-۱-۳ معرفت فطری.....
۳۳	۴-۱-۳ معرفت استدلالی.....
۳۵	۵-۱-۳ معرفت بی واسطه و شهودی.....
۳۹	۶-۱-۳ معرفت یادآوری است.....
۴۱	۷-۱-۳ معرفت تنها به عنایت حق ممکن می گردد.....

- ۴۳..... ۸-۱-۳ شناخت و معرفتِ خدا به علم است نه به فطرت و ضرورت.
- ۴۴..... ۹-۱-۳ اثبات وجود خدا.
- ۴۶..... ۳-۱۰-۱-۳ صفات ذاتیه و فعلیه.
- ۴۷..... ۴-۱۰-۱-۳ اسماء و صفات خدا از نظر مولوی.
- ۵۰..... ۱-۵-۱۰-۱-۳ الله.
- ۵۰..... ۲-۵-۱۰-۱-۳ خدا حق است.
- ۵۰..... ۳-۵-۱۰-۱-۳ خدا حلیم است.
- ۵۱..... ۴-۵-۱۰-۱-۳ ربوبیت خدا.
- ۵۱..... ۵-۵-۱۰-۱-۳ خدا رزاق است.
- ۵۱..... ۶-۵-۱۰-۱-۳ خدا رحیم است.
- ۵۱..... ۷-۵-۱۰-۱-۳ خدا دوست است.
- ۵۱..... ۸-۵-۱۰-۱-۳ خدا کریم است.
- ۵۲..... ۹-۵-۱۰-۱-۳ خدا قادر است.
- ۵۲..... ۱۰-۵-۱۰-۱-۳ خدا عشق است.
- ۵۳..... ۱۱-۵-۱۰-۱-۳ خدا غنی است.
- ۵۳..... ۱۲-۵-۱۰-۱-۳ خدا نور است.
- ۵۳..... ۱۳-۵-۱۰-۱-۳ خدا یار است.
- ۵۵..... ۶-۱۰-۱-۳ واصلان به صفات حق نمی نگرند.
- ۵۴..... ۲-۳ «خدا» یا «جوهر» از دیدگاه اسپینوزا.
- ۷۵۶..... ۱-۲-۳ تعریف لغوی «خدا» یا «جوهر».
- ۵۹۵۷..... ۲-۲-۳ شناخت و معرفت شناسی.
- ۵۹..... ۱-۲-۲-۳ مراتب شناخت در رساله اصلاح فاهمه.
- ۵۹..... ۲-۲-۲-۳ مراتب شناخت در اخلاق.
- ۶۳۶۱..... ۳-۲-۳ اثبات خدا.
- ۶۴..... ۴-۲-۳ اندیشه اسپینوزا درباره خدا حاوی عناصر ذیل است.
- ۶۴..... ۱-۴-۲-۳ خدا اندیشدنی و غیرقابل تصوّر است.
- ۶۴..... ۲-۴-۲-۳ خدا علّت خود است.
- ۶۴..... ۳-۴-۲-۳ انکار علل غایی.
- ۶۶..... ۴-۴-۲-۳ خدا یا جوهر نامتناهی است.
- ۶۷..... ۵-۴-۲-۳ خدا علّت مختار است.
- ۶۷..... ۶-۴-۲-۳ جوهر، تجزیه‌ناپذیر است.
- ۶۸..... ۷-۴-۲-۳ خدا یگانه است.
- ۶۹..... ۸-۴-۲-۳ خدا علّت عام است.
- ۶۹..... ۹-۴-۲-۳ خدا علّت فاعلی است.

۶۹ خدا علّت بالذّات است.
۷۱ خدا علّت نخستین مطلق است.
۷۴ خدا علّت آگاه است.
۷۲ خدا سرمدی است.
۷۳ خدا موجودی نامتغیر است.
۷۴ خدا جسم نیست.
۷۵ صفات خدا.
۷۶ مختصری در پیشینه وحدت وجود.
۸۰ وحدت وجود به معنی عام.
۸۲ وحدت شهود.
۸۲ بانانتئیسیم.
۸۲ کثرت.
۸۳ توحید.
۸۳ اتحاد.
۸۴ خالق و مخلوق دو مفهوم متضایف اند.
۸۸ تشبیه و تنزیه.
۸۹ وحدت وجود از دیدگاه مولوی.
۹۳ فنا.
۹۸ وحدت وجود از دیدگاه اسپینوزا.
۱۰۵ وحدت ادیان.
۱۰۶ دین چیست؟
۱۰۷ تفاوت انبیاء در رتبه آنهاست نه در حقیقت وحی.
۱۰۷ شرایع و علل اختلاف شرایع انبیاء.
۱۰۹ نوامیس و شرایع.
۱۱۱ مخالفان و موافقان وحدت ادیان.
۱۱۳ وحدت ادیان از دیدگاه مولوی.
۱۲۰ وحدت ادیان از دیدگاه اسپینوزا و تسامح او.

فصل چهارم: انسان از دیدگاه مولوی و اسپینوزا

۱۲۶ مفهوم انسان.
۱۲۶ انسان شناسی و حقیقت و پایگاه انسان به طور عام.
۱۲۹ انسان از دیدگاه مولوی.
۱۲۹ عظمت انسان.
۱۳۰ خلقت انسان.

۱۳۲	۳-۳-۴ دوساحتی بودن انسان.....
۱۳۷	۴-۳-۴ قاعده کسب.....
۱۳۹	۵-۳-۴ جبر و اختیار.....
۸۱۴۶	۶-۳-۴ انسان کامل.....
۱۵۰	۷-۳-۴ تفاوت انسان کامل با دیگران.....
۱۵۲	۸-۳-۴ معرفت نفس.....
۱۵۷	۹-۳-۴ جایگاه انسان در میان مخلوقات.....
۱۵۹	۱۰-۳-۴ تفاوت انسان ها.....
۱۶۰	۴-۴ انسان از دیدگاه اسپینوزا.....
۱۶۰	۱-۴-۴ انسان جزء وابسته به یک واحد الهی.....
۱۶۱	۲-۴-۴ خودشناسی.....
۶۴۱۶۳	۳-۴-۴ اعمال انسان.....
۱۶۴	۴-۴-۴ عواطف و احساسات.....
۱۶۶	۵-۴-۴ خیر و شر.....
۱۶۹	۶-۴-۴ کامل و ناقص.....
۱۶۹	۷-۴-۴ سعادت و فضیلت.....
۱۷۰	۸-۴-۴ صیانت ذات یا کوناتوس.....
۱۷۲	۹-۴-۴ تصویری جبرگرایانه از انسان.....

فصل پنجم : آزادی از دیدگاه مولوی و اسپینوزا

۱۷۵	۱-۵ مفهوم آزادی.....
۸۱۷۷	۲-۵ آزادی و انواع آن از نظر فیلسوفان و عارفان.....
۱۷۸	۱-۲-۵ لیبرالیسم سیاسی.....
۱۸۰	۲-۲-۵ حریت در اسلام.....
۱۸۰	۳-۲-۵ آزادی در عرفان.....
۱۸۴	۳-۵ مفهوم آزادی از دیدگاه مولوی.....
۱۸۴	۱-۳-۵ آزادی و رهایی از رقیت نفس.....
۱۸۵	۲-۳-۵ آزادی و قناعت.....
۱۸۶	۳-۳-۵ آزادی و طرد آرزوها.....
۱۸۶	۴-۳-۵ آزادی و غرور و تکبر.....
۱۸۸	۵-۳-۵ طرد خودبینی و مهار کردن نفس.....
۱۸۸	۶-۳-۵ نفس قوی ترین دشمن انسان.....
۱۸۹	۷-۳-۵ تقاضاهای شهوانی نفس.....
۱۹۰	۸-۳-۵ تجسم نفس.....

۱۹۱	۹-۳-۵	نفس شناسی قرآن
۱۹۱	۱۰-۳-۵	نفس از نظر عرفا و اندیشمندان
۱۹۳	۱۱-۳-۵	استمداد از مردان خدا
۱۹۴	۱۲-۳-۵	فنا یا موتوا قبل ان تموتوا
۱۹۴	۱۳-۳-۵	آزادی و موجبت
۱۹۵	۱۴-۳-۵	آزادی و عشق
۱۹۹	۴-۵	مفهوم آزادی از دیدگاه اسپینوزا
۱۹۹	۱-۴-۵	معانی مختلف آزادی
۱۹۹	۲-۴-۵	آزادی اراده اجتناب ناپذیر است
۲۰۰	۳-۴-۵	آزادی اراده ، خودفربی است
۲۰۱	۴-۴-۵	آزادی و ضرورت
۲۰۴	۵-۴-۵	قدرت عواطف
۲۰۶	۶-۴-۵	عشق عقلانی به خدا

فصل ششم: تجزیه و تحلیل یافته های پژوهش

۲۱۱	۱-۶	سه جنبه ناکافی در مابعدالطبیعه دکارت
۲۱۱	۱-۱-۶	برهان قیاسی یا روش هندسی اسپینوزا
۲۱۲	۲-۱-۶	ویژگی های یک نظام مابعدالطبیعی رضایت بخش
۲۱۲	۳-۱-۶	خدا یا جوهر
۲۱۳	۴-۱-۶	صفات
۲۱۴	۵-۱-۶	حالات
۲۱۵	۶-۱-۶	ردّ هدف غایی
۲۱۵	۷-۱-۶	علت و جبر علمی
۲۱۶	۸-۱-۶	کاربرد طرح مابعدالطبیعی درباره انسان
۲۱۷	۹-۱-۶	روانشناسی اراده و هیجانات
۲۱۸	۱۰-۱-۶	ضرورت و انکار اراده آزاد
۲۱۹	۱۱-۱-۶	صیانت ذات یا کوناتوس
۲۲۰	۱۲-۱-۶	فلسفه اخلاقی
۲۲۲	۱۳-۱-۶	فلسفه سیاسی
۲۲۳	۱۴-۱-۶	انتقاد کتاب مقدس
۲۲۴	۱۵-۱-۶	عشق به خداوند
۲۲۴	۲-۶	انسان
۲۲۵	۱-۲-۶	سیر استکمالی نفس انسان
۲۲۷	۲-۲-۶	وحدت وجود

۲۲۸۳-۲-۶ فنا فی الله
۲۲۹۴-۲-۶ وحدت ادیان
۲۳۰۵-۲-۶ آزادی و تسامح و تساهل
۲۳۱۶-۲-۶ عشق تنها آزادی بخش آدمی

فصل هفتم : نتایج پژوهش

۲۳۹فهرست منابع و مآخذ
	چکیده انگلیسی

چکیده

این سخن از ارسطو است که «همهٔ مردمان به حسب طبیعت خویش می خواهند بدانند.» انگیزهٔ این خواستن نیروی اندیشه است که در آدمی به ودیعت نهاده اند. مفاهیمی از قبیل خدا، انسان و آزادی هر کدام از موضوعاتی است که از آغاز خلقت ذهن بشر را به خود مشغول داشته است و بسیاری از اندیشمندان جهان کوشیده اند به تعریف این مفاهیم بپردازند. در سراسر قلمرو ادبیات عارفانهٔ جهان شاید کسی را از حیث عمق، جامعیت و وسعت نظر و تسامح مولوی نمی توان یافت سخنان وی همه مشحون از خداست و حاکی از حضور خدا، خدای مولوی هر چند خدای خود او است، همچنانکه خدای هر کس خدای خود اوست و با خدای دیگری فرق دارد، زیرا به تعبیر ابن عربی «الْإِلَاهُ فِي الْأَعْتَادَاتِ بِالْجَعْلِ» اما خدای او خدای همه است چون او مُبَلِّغ وحدت ادیان نیز هست. اسپینوزا نیز یکی از بزرگترین فیلسوفان وحدت وجودی عقل گرا و از پژوهندگان حقیقت بود که فقط عقل و معرفت را حلال مشکلات دانسته و آنچه را عقلش درست تشخیص داده پذیرفته آنچه را نادرست دانسته مردود شناخته و لو گویندهٔ آن ارسطو و دکارت باشد، لذا خدایش با خدای دیگران و فلسفه اش با فلسفهٔ دیگران فرقهها دارد.

انسان در نظر این دو متفکر بزرگ یعنی مولوی و اسپینوزا مقامی والا دارد. مولوی هرگاه از انسان سخن به میان می آورد مرادش «مرد حق» یا «انسان کامل» است وی از این طریق وارد بحث وحدت وجود می شود و انسان را کامل ترین جلوه گاه حق می یابد که باید با رهایی از قید هواجس نفسانی و ترک خودپرستی به آزادی دست یابد و با خدای خود یگانه گردد. اساس و زیست مایهٔ چنین آزادی عشق است. اسپینوزا نیز معتقد است که همه چیز خداست یا خدا در همه چیز است و «آدمی، برای آدمی خداست»، یعنی انسان باید انسانِ هممنوع خود را به مثابهٔ خدا بداند چون او جزوی از خداست و غرض از حیات آن است که آدمی از راه خوشبخت ساختن دیگران بر خوشبختی خود بیفزاید. هیجان عامل اصلی برهم زنندهٔ زندگانی است و آنچه هیجانهاست ما بیشتر

از هر چیز دیگر بدان نیاز دارد ضبطِ عقلانی است و انسان باید بکوشد تا خود را با نقش و طرح نامتناهی منطبق کند یعنی هواهای نفسانی خود را طرد کند و به نظم کُلّی بگردد.

به نام آنکه جان را حکمت آموخت

زان مایه که طبع ها سرشتند	ما را ورقی دگر نوشتند
تا در نگریم و راز جویم	سررشته کار باز جویم
بینیم زمین و آسمان را	جوئیم یکایک این و آن را
کار من و تو بدین درازی	کوتاه کنم که نیست بازی

(نظامی، ۱۷، ۱۳۱۶).

مقدمه

ارسطو گفته است «همه مردمان بالطبع می خواهند بدانند»^۱ انگیزه این خواستن نیروی اندیشه است که در آدمی زاده به ودیعت نهاده اند بشر از ابتدای حیات خود مسائل مربوط به محیط و سرنوشت خویش را در حدود تعقل خود مورد توجه قرار داده و در راه شناسائی خود و آگاهی از حال کائنات و بالاخره احراز تسلط ، بر جهان مادی کوشیده است. تلاش برای یافتن پاسخ هایی مناسب به پرسش هایی بوده که از دیرباز ذهن او را به خود مشغول داشته است. پرسش هایی چون : من کیستم ؟ از کجا آمده ام ؟ برای چه آمده ام ؟ به کجا خواهم رفت ؟ تکلیف من چیست ؟ سرنوشت من چیست ؟ چگونه می توانم خود را از آنچه مرا احاطه می کند باز شناسم ؟ چه می دانم ؟ مراد خداوند از خلقت من چه بوده است ؟ اصلاً مفهوم خدا چیست ؟ چگونه می توان خدا را شناخت ؟ برای شناسایی خدا چه توانایی هایی لازم است ؟ و انسان تا چه حدود در شناخت خدایش موفق است ؟ این شناسایی چه نیرویی به انسان می بخشد ؟ آیا انسان در فعالیت های خود از نیروی آزادی برخوردار است ؟ اصلاً آزادی چیست ؟

از لحاظ نظری ، در مابعدالطبیعه می توان پاسخ مسائل اساسی انسان را یافت ، مسائلی از جمله این که : چه هستیم ؟ از نظرگاه عملی ، از جمله مسائل اساسی که مطرح می شود این است که

^۱- Copleston, ۱۹۶۷, vol ۱/۱۸۷: " All Men by nature desire to know".

چگونه باید زندگی کرد و غرض از حیات چیست؟ هم چنین بسیاری مقتضیات دیگری که ما بر حسب آنها، همواره با مسائل مابعدالطبیعه مواجه هستیم. مثلاً در برابر جسد بی جان عزیزی نمی‌توانیم با خود نگوئیم آیا شخصیت وی بکلی از بین رفته است و چیزی از افکار و احساسهای ذهنیش باقی نمانده است؟ در مقابل منظرهٔ بلاها و آشوبها که در جهان روی می‌دهد، می‌خواهیم بدانیم آیا سیر و تحوّل عالم به جهتی متوجّه است یا نه، و از آنجا مسألهٔ عنایت الهی را مطرح سازیم.

«در سیر تحوّل اندیشهٔ انسانی نظرهای گوناگونی ابراز شده است. اگوست کنت (فوت، ۱۸۵۷م) فیلسوف مشهور فرانسوی در قرن نوزدهم، این تحوّل را جنبهٔ تکاملی قایل شده و آن را تابع قانون مراحل سه‌گانهٔ تخیلی، تعقلی و تحقیقی دانسته است تاریخ فلسفه نشان دهندهٔ سیر افکار ابتدائی و نظری انسانی به مراحل عالی اندیشهٔ تحقیقی و علمی است. به عبارت دیگر افکار علمی امروز بر مبنا و اساس اندیشهٔ انسانهای گذشته بوجود آمده و ادامهٔ سیر تحوّل آن می‌باشد» (ترابی، ۱۰، ۱۳۴۵).

تلاش اکثر حکیمان و فلاسفه بر ارائهٔ راهی بوده که انسان‌ها با عمل به آن حیات خود را به خوشی طی کنند و در میان تمایلات و هوی و هوس‌های خود تعادلی برقرار سازند و باصطلاح افرادی آزاد و شریف باشند.

«بی‌تردید عالی‌ترین مظاهر اندیشهٔ بشر فلسفه است، و افکار و عقایدی که در باب تبیین عالم و جهان درون و بیرون، از خود ابراز داشته است. از این رو تردید نباید کرد که فیلسوفان و دانشوران، برجسته‌ترین نمایندگان کمالات اند. این گروه‌ها که با ذهن پژوهنده، و جانی جوینده در همهٔ مظاهر زندگانی بشر دقت می‌کنند و در بسیاری موارد، اموری را که مردم عادی تنها ظاهری از آن را می‌یابند، عمیقاً می‌بینند و ابناء نوع خود را از علل چگونگی وقوع وقایع و حوادث باخبر می‌کنند» (حلبی، ۱۳۸۵، ۱۵).

در این رساله سعی بر این است که عقاید دو تن از بزرگترین اندیشمندان جهان، یعنی مولوی و اسپینوزا را، که یکی از عارفان بزرگ و دیگری از فیلسوفان برجستهٔ دنیاست، دربارهٔ مفاهیم

خدا، انسان و آزادی مورد بررسی و تحقیق قرار داده، وجوه تشابه و تفاوت دیدگاه های آنان را درباره این مقولات ارائه بدهیم.

مقایسه افکار مولوی با اسپینوزا که یکی عارفی است که بهترین طریق معرفت را عشق می داند و دیگری فیلسوفی عقل گرا که تنها عقل خویش را برای معرفت و طریق شناسایی بسنده می داند شاید در ابتدا اندکی تعجب انگیز باشد، لذا لازم است قبل از بیان هر مطلبی مشخص شود که دیدگاه مولوی در مواجهه با فلسفه چگونه بوده است. مولوی مخالف مطلق فلسفه یا عقل گرایی نیست.

اگر فلسفه را به معنای خردگرایی فرض کنیم مولوی در جستجوی خرد ربانی است و عقل جزوی را از ورود به ساحت قدس ناتوان می داند. عقل، از دیدگاه مولوی، مراتب و اقسامی دارد که پاره ای از آنها شایسته ستایش، و برخی دیگر سزاوار نکوهشند.

او در مثنوی از دو نوع عقل سخن می گوید که یک نوع آن مذموم است و نوع دیگر ممدوح:

عقل، دو عقل است اول مکسبی که در آموزی چو در مکتب صبی
(مثنوی، ۱۹۶۰/۴، نیک).

عقل دیگر بخشش یزدان بود چشمه آن در میان جان بود
(مثنوی، ۱۹۶۴/۴، نیک).

عقل مذموم؛ عقل جزوی است که سطحی اندیش است و باطن و عمق حقایق را درک نمی کند و اسیر محسوسات است. عقل ممدوح؛ عقل کلی و عقل کل است. عقل کلی منور به نور الهی است و حقایق امور را می فهمد. این نوع عقل مخصوص بندگان مهذب الهی است. مولوی این عقل را «عقل عقل»، «عقل ایمانی»، «عقل عرشى» و «عقل من لدن» می خواند. از منظر مولوی «عقل جزوی» همانا «عقل ناقص»، «عقل زیرک»، «عقل کسبی» و . . . است. این عقل از کشف حقایق متافیزیکی ناتوان است. مولوی عقل جزوی را کوتاه پرواز، حس گرا و فاقد توانایی در دریافت حقایق و منحصر به فهم اسباب ظاهری امور می خواند:

عقل جزوی عقل استخراج نیست جز پذیرای فن و محتاج نیست
(مثنوی، ۴/۱۲۹۵، نیک).

قلمرو عقل جزوی امور مادی و عالم طبیعت است. از دیدگاه مولوی برخی از مهم ترین مسائلی که عقل جزوی قادر به درک آنها نیست عبارتند از:

۱- عالم غیب، ۲- ذات خداوند، ۳- حقیقت وحی، ۴- حقیقت انسان کامل، ۵- حقیقت روح، ۶- قضای الهی، ۷- حقیقت عشق، ۸- جبر و اختیار، ۹- معاد و رستاخیز.

از مواردی که عقل را در فهم ماهیت آن ناتوان می بیند حقیقت روح انسان است که با استناد به آیه ۸۵ سوره اسراء (۱۷) آن را از مصادیق امر الهی می داند. «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (و از تو درباره روح می پرسند . بگو روح از امر پروردگار من است و جز اندکی از دانش ، به شما داده نشده است.)

تأکید مولوی بر این است که از عقل جزوی بپرهیزیم و عقل کل را وزیر خود سازیم :

عقل جزوی را وزیر خود مگیر عقل کل را سازای سلطان وزیر
(مثنوی ، ۴ / ۱۲۵۸ ، نیک.)

جهد کن تا پیر عقل و دین شوی تا چو عقل کل تو باطن بین شوی
(مثنوی ، ۴ / ۲۱۷۸ ، نیک.)

عقل کل، عقلی است که حقیقت پنهان جهان هستی است و این جهان، نمود و صورت آن عقل است.

کلّ عالم صورت عقل کل است کوست بابای هر آنک اهل قل است
(مثنوی ، ۴ / ۳۲۵۹ ، نیک.)

فلسفی یا فیلسوف که در ادبیات مولوی نکوهش می شود کسی نیست که صرفاً فلسفه خوانده باشد ، بلکه مقصود کسی است که پیرو عقل جزوی وسطی نگر باشد. نقد مولوی بر عقل، منطق و فلسفه یونانی فی نفسه از جهت بطلان مباحث فلسفی یا عقلی نیست ، بلکه او معتقد است چنانچه فلسفه و مباحث عقلی محدودیت خویش را نپذیرند ، مذموم و زیان بارند. فلسفه و عقل، همچنان که ایمانوئل کانت می گوید در حدود قلمرو خود معتبرند.

«عقل چندان خوب است و مطلوب است که تو را بر در پادشاه آورد. چون بر در او رسیدی عقل را طلاق ده که این ساعت عقل زیان توست و راهزن است. چون به وی رسیدی خود را به وی تسلیم کن تو را با چون و چرا کاری نیست» (فیه ما فیه، ۱۳۸۶، ۱۱۷).

فلسفه و عرفان، هر دو در پی شناخت واقع اند. این هدف در آن‌ها مشترک است. اما اینکه انگیزه انسان برای شناخت واقع چیست، شاید بتوان گفت: هر انسانی طالب خوشی و سعادت و رستگاری است. این چیزی است که از راه شناخت واقع حاصل می‌شود یا با شناخت واقع وحدت دارد. آن‌گونه که سقراط می‌گفت: معرفت عین فضیلت است.

مولوی معتقد است که برای شناخت خدا راه‌های فراوانی وجود دارد، ولیکن او نیز همچون اسپینوزا به شناخت از طریق حواس ظاهری اعتماد ندارد او با ذکر داستان «فیل هندوان در تاریکی» به ناتوانی حواس ظاهری در شناخت حقیقت اشاره می‌کند. به عقیده مولوی حواس بشری از درک حقیقت و توصیف آن ناتوان است.

چشم حس همچون کف دست است و بس نیست کف را بر همه او دسترس (مثنوی، ۱۲۶۹/۳، نیک).

معرفت و شناخت مولوی به خدا، آمیزه‌ای از مباحث فطری و استدلالی و شهودی است. البته نه از سنخ استدلالات اهل کلام و فلسفه، چرا که توحید مولوی هرگز از دایره فطرت الهی انسان بیرون نرفته است.

– خداشناسی فطری:

مؤمن و ترسا، جهود و گبر و مُغ جمله را رؤ سوی آن سلطان اُلغ (مثنوی، ۶/۲۴۱۹، نیک).

پس حقیقت، حق بود معبود کُلّ لیک، بعضی رؤ سوی دُم کرده‌اند کز پی ذوق است سیران سُبُل گر چه سر اصل است، سر گم کرده‌اند (مثنوی، ۶/۳۷۵۵-۶، نیک).

– خداشناسی استدلالی:

جیم گوش و عین چشم و میم فم کی بود بی کاتبی ای متهّم

(مثنوی، ۶/۳۶۹، نیک).

- خدا شناسی بی واسطه و شهودی:

مولوی در عالی‌ترین مرتبه خدا شناسی، توحید شهودی را مطرح می‌کند و مرادش این است که هر کسی می‌تواند بی واسطه، خدا را به شهود قلبی خود بشناسد. بنابراین توحید شهودی مولوی و عرفای هم مشرب او با توحید عقلانی و استدلالی حکما و فلاسفه فرق دارد.

بس بُود خورشید را رویش گواه
أی شئیءِ أَغْظَمُ الشَّاهِدُ: إِلَه^۱

(مثنوی، ۱/۳۶۴۳، نیک).

اشراق او اشراق قلبی است به عقیده مولوی حق تعالی در همه مظاهر هستی ظاهر و آشکار است و مانع شهود و دیدار ما، نَفْسِ ظُلْمَتِ گستر تاریک ماست که ما را از دیدار حقیقت ناتوان می‌سازد می‌گوید:

آفتابی در سخن آمد که خیز
تو بگویی «آفتابا کو گواه؟»
که برآمد روز بَرَجَه کم ستیز
گویدت «ای کور از حق دیده خواه»
روز روشن هر که او جوید چراغ
عین جُستن کوریش دارد بلاغ
در میان روز گفتن «روز کو؟»
خویش رسوا کردن است ای رُوژجو

(مثنوی، ۳/۲۲ - ۲۷۱۹، نیک).

مولوی خطاهای شناختی را بدلیل جزئی‌نگری و تجزیه کردن امور و پدیده‌های داند. شناخت یک پدیده، مستلزم شناخت ابعاد آن و همبستگی‌هایش با پیرامون خود و با پدیده‌های دیگر است. این همه خوش‌ها ز دریایی است ژرف
جزء را بگذار و بر کل دار طتترف
(مثنوی، ۳/۹۸۸، نیک).

«بیشتر اندیشمندان بر این عقیده اند که شناخت راستین عبارت است از مطابق بودن ادراک ذهنی با آنچه در جهان عینی متعلق ادراک بشمار می‌آید» (دینانی، ۲، ۱۳۶۲).

در این جا بیان نکته مهمی ضروری است و آن، اینست که: حکما و عرفا در متون فلسفی و عرفانی، گاهی اصطلاحات مشابهی به کار می‌برند و مباحث مشابهی را مطرح می‌کنند و به نتایج

^۱ - ای شیء اعظم... چه چیز بزرگتر گواه است. مأخوذ است از آیه شریفه «قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ...» (انعام، ۶ / آیه ۱۹).